

مساله کردستان و قیام انقلابی ژینا در ایران

۱۸۵ |

مقدمه: این متن تلاش دارد تا نکات مهم چند یادداشت منتشر شده پیرامون نسبت کردستان با قیام انقلابی ژینا در ایران را تلخیص و در تکمیل یکدیگر در این یادداشت جمع کند. بخش اول متن خلاصه ای از چهار یادداشت تحلیلی در این زمینه است و بخش دوم متن، از مصاحبه ای برداشته شده که سایت فارسی رادیو زمانه با کلکتیو فمینیستی کورد به نام ته وار (Tawar) انجام داده است.

علی کامران در متنی با عنوان «سرکوب در کردستان و مازادهای آن: برای خیزش انقلابی یا ضد خیزش انقلابی؟» با در نظر گرفتن نقش کلیدی کردستان در خیزش اخیر در ایران، مدعی است که مساله‌ی کردستان می‌تواند در کلیت خویش به یکی از «نقطه‌های» به غایت حساس در فرایندهای خیزش «زن زندگی آزادی» بدل گردد؛ نقطه‌ای که مازادهای آن می‌تواند جهت مسیر آینده‌ی فرایند انقلابی را به نفع یا ضرر خیزش انقلابی تغییر دهد. این حساسیت هم از نقطه نظر حاکمیت، هم از نقطه نظر احزاب کُردی، و هم از نقطه نظر سوژه‌های بینابینی در مرکز حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، چگونگی برخورد هر یک از دو نیروی «احزاب کردی» و «سوژه‌های بینابینی در مرکز» چه مستقیماً در مقابل رفتار حاکمیت در کردستان، و چه در نوع ارتباط برقرار کردن این دو نیرو با هم در نسبت با حرکات حاکمیت در کردستان، می‌تواند در تعیین



میزان حساسیت این «نقطه» و چگونگی مدیریت آن تأثیری حیاتی بگذارد. او نکته اش را توضیح می‌دهد: مشخص است که کردستان با بیش از ۷۰ سال سابقه‌ی مبارزه‌ی سیاسی و انقلابی حزبی تفاوت‌های چشمگیری با شهرهای دیگر ایران، به‌ویژه تهران، دارد. تفاوت‌هایی که خود را در طیفی از المان‌ها و عناصر نشان می‌دهند: درازای تاریخ سرکوب در کردستان؛ فرهنگ مستمر مبارزه و تبدیل شدن آن به شکلی از «زندگی»؛ ریشه‌دار بودن نفوذ احزاب و کمیته‌های محلی در بطن جامعه و امکان سازمان‌دهی؛ دیرپایی مساله‌ی «زن» و صورت بندی نظری آن به مثابه امری انقلابی-سیاسی (که این یکی به وضوح در شعار «زن زندگی آزادی» و خاستگاه آن قابل رویت است)؛ استمرار تاریخی در برقراری فاصله‌ی [نسبی] با هسته‌ی نرم قدرت همچون نیروهای اصلاح طلب؛ همه اینها نشان دهنده تفاوت شرایط سیاسی-انقلابی میان کردستان و مرکز هستند. شاید بتوان تفاوت‌های میان کردستان و نقاط نزدیک به مرکز (مرکز سیاسی-اقتصادی) ایران را با مفهوم «زمان» توضیح داد. به عبارتی، کردستان و مرکز به صورت توأمان در یک ناهمزمانی سیاسی-انقلابی و البته یک همزمانی سیاسی-انقلابی نسبت به یکدیگر به سر می‌برند: همزمان، چون تمام ایران همزمان با کردستان در حال مشارکت در خیزش انقلابی است، و نا-همزمان چون مرکز و نقاط دیگر در شکل و میزان مشارکت و به دلیل عناصری که به آن‌ها اشاره شد از کردستان «عقب» هستند. همین نا-همزمانی است که توسعه‌ی نامتوازن خیزش انقلابی میان مرکز و کردستان را بازنمایی می‌کند. شدت سرکوب در شهرهای کردستان مثلاً مهلباد، بوکان، پیرانشهر، جوانرود، رابطه‌ای معنادار و تا حدودی پرتنش را میان مرکز و



کردستان ایجاد کرد. به‌رغم همبستگی معنوی چشم‌گیر و بی‌سابقه میان مرکز و کردستان در چندماه اخیر، این تنش خود را در علنی‌تر کردن هرچه بیشتر این «نا-همزمانی» نشان می‌دهد. علنی‌تر شدن این نا-همزمانی مازادهایی برای خیزش «زن زندگی آزادی» به همراه دارد که می‌توان آن‌ها را در دو گروه متضاد دسته‌بندی کرد؛ مازادهایِ علیه خیزش و مازادهایِ در راستای اهداف خیزش. در یک گم‌گشته‌زنی می‌توان گفت که قصد حکومت از شدت بخشیدن به سرکوب در کردستان علنی کردن هرچه بیشتر نا-همزمانی انقلابی کردستان و مرکز است. پیامدهای این علنی شدن می‌تواند از یک سو ایجاد طلب و انتظار هرچه بیشتر کردستان از مرکز برای همپایی و هزینه‌دهی برابر و همسنگ در مبارزه باشد و از سوی دیگر علنی شدن عدم توانایی فعلی مرکز (به‌ویژه تهران) در برآورده کردن این انتظار. این مازاد از این روی علیه اهداف خیزش است که می‌تواند گسستی عاطفی را از سوی کردستان نسبت به مرکز به‌همراه بیاورد و از طرف دیگر ترس تهران و عدم آمادگی فعلی‌اش برای پرداخت هزینه‌ی پلایپای با کردستان را به رخ این خیزش بکشد. متعاقباً حکومت می‌تواند آن همبستگی را که این خیزش در ماه‌های اخیر به آن افتخار می‌کرد به مثابه فرمی توخالی نشان دهد. میزان همبستگی معنوی سراسر ایران نسبت به سرکوب کردها در هفته‌ی گذشته حتی احزاب کرد را بر آن داشت تا در تحلیلی گمان کنند که تهران و سایر نقاط ایران اکنون آمادگی برآورده کردن آن انتظار را در سطحی ملی دارند از سوی دیگر موجی از صداها در شبکه‌های اجتماعی به تخطئه‌ی تهران و عاقبت طلب خواندن طبقه‌ی متوسط آن بلند شد - غالباً از خود تهران و در شکل «این منم



فردی به ستوه آمده از انفعال (ما)یِ تهرانی». چنین تخطئه‌ای، برخلاف قدرت نقد و تحلیل‌های «چه باید کرد؟» گونه، در فرایندهای مادی انقلاب نه تنها تاثیر مفیدی ندارد که الساعه در زمین حاکمیت بازی کردن است. این‌ها مازادهایی هستند که به‌نظر می‌آید حاکمیت از شدت بخشیدن به سرکوب در كردستان به‌دست می‌آورد. نویسندگان این یادداشت در آخر این‌طور ادامه می‌دهد: احزاب کردی نشان داده‌اند که بر استراتژی حاکمیت مبنی بر سوق دادن این خیزش به سمت جنگ در كردستان اشراف دارند، و توانسته‌اند این استراتژی را خنثی کنند؛ انتظار می‌رود که آنها با تحلیل درست نا-همزمانی موجود و بازخوردی که از فراخوان اخیر گرفته‌اند در صدد ایجاد امکان فرهنگی-سیاسی برای رابطه برقرار کردن هرچه بیشتر با مرکز و طبقات متوسط مرکز نشین باشند. همزمان نیروهای سیاسی و تحلیل‌گران نزدیک‌تر به مرکز نیز باید این مسئولیت را بپذیرند که نمی‌توان غیاب تحلیل و راهکارسازی برای نزدیک‌تر کردن مرکز به درک اهمیت سیاسی كردستان و امکانات سیاسی-انقلابی‌اش را در لوای شعارهایی چون «كردستان چشم و چراغ ایران» (و خوانش جریان اصلی رسانه‌ای از آن پنهان) کرد.

مراد روحی نیز در متنی با عنوان «تکثیر فضای مقاومت» ایده‌هایی از این دست را پیش کشیده است. او چنین نوشته: جنبش سراسری باشکوهی که به دادخواهی قتل حکومتی ژینا شکل گرفت به طور قطع یک نقطه عطف ماندگار در تاریخ مدرن ایران، كردستان و خاورمیانه است. فارغ از اینکه این جنبش انقلابی به کجا ختم شود، امکان اینکه ساخت دولت و کلیت سازوکار آن ماشین ویرانگری که نام «دولت-ملت»



می‌شناسیم بتواند در ایرانِ فردای این جنبش به همان سیاقِ قبل از این جنبش عمل بکند بسیار ضعیف است.

می‌شود گفت که گفتمان و عمل تمامیت‌خواه مرکزگرایانه، به شکل امیدوار کننده‌ای مختل شده و به

۱۸۹ |

«تعلیق» درآمده است. ذیل این «اخلال و تعلیق»، فضایی دموکراتیک گشوده شده است که ما در میانه‌ی

انکشاف آن قرار داریم. و ذیل این گشودگی دموکراتیک و مختل شدن سازوکارهای «بازتولید روزمره مرکز

محوری» است که صداهاى حذف شده و سرکوب شده و «نام‌های ممنوعه» در حال بازگشت به متن سیاست

هستند. این تعلیق نوعی همبستگی سراسری را ممکن کرده است که برای دهه‌ها در تاریخ اخیر ایران غایب

بوده است، همبستگی‌ای که توجه عمومی به کردستان و بلوچستان از برجسته‌ترین نشانه‌های آن است. اگر تا

دو ماه پیش واژگانی مانند کردستان و بلوچستان، برای بخش بزرگی از مردم ایران تداعی کننده‌ی نوعی

«فویبای ملی» بود، اکنون بخش بزرگی از همین مردم روزانه پای مصاحبه‌های تلویزیونی دبیران احزاب کُرد

و فعالین بلوچ می‌نشینند. و این نشان می‌دهد که تا چه اندازه «دولت-ملت» و «هویت ملی» برساخت شده

ذیل آن با «سیاستِ برابری» منافات بنیادین دارد. او ادامه می‌دهد: تجربه‌ی تاریخی کردستان در سراسر یک

قرن گذشته مملو بوده است از آزمون و خطای شیوه‌های گوناگون مقاومت. این تجربه‌ی تاریخی، امکان این

را فراهم کرده است که نیروهای کُرد در جنبش انقلابی کنونی ایران نقش پیشاهنگ را ایفا بکنند. اگر به

خارج از مرزهای ایران و به جغرافیای مناطق مختلف کردستان در دیگر کشورها نگاه کنیم، این پیشاهنگی

بیشتر برجسته خواهد شد. تجربه‌ی یک دهه‌ی گذشته جنبش کُرد در ترکیه و سوریه، به طور مشخص



تجربه‌ی حزب دموکراتیک خلق‌ها (ه.د.پ) و تجربه‌ی روزاوا مثال‌های بارز این پیشاهنگی است. آن شتاب انقلابی‌ای که ما امروزه در شهرها و حتی روستاهای مناطق مختلف کردستان از پیرانشهر تا آبدانان شاهد آن هستیم، و آن مدلی از مقاومت-سیاست که همزمان که به امر خاص و محلی توجه می‌کند، مبارزه‌ی خود را با امر سراسری و کلی نیز گره می‌زند، در عین حال که زاده‌ی شرایط خاص تاریخی درون مرزهای سیاسی ایران است، به شکلی عمیق متأثر از تجارب جنبش کُرد در خارج از مرزهای ایران نیز هست. تاریخ پرفراز و نشیب صد سال گذشته مشحون است تجربه‌های تراژیک، تجربه‌هایی که با خود بلوغ سیاسی را نیز به همراه آورده‌اند. این بلوغ سیاسی امروز دارد هم در راستای رهایی خود کردستان عمل می‌کند و هم در راستای رهایی سراسر ایران. این بلوغ سیاسی ایجاب می‌کند که برای تداوم جنبش انقلابی کنونی، باید به هر شیوه‌ای که ممکن است میزان هزینه‌های انسانی را پایین آورد و با تغییر استراتژی و تاکتیک‌های مبارزه و با تکثیر فضای مقاومت، فرصت قلع و قمع‌های داعش‌وار را از حاکمیت گرفت. تکثیر فضای مقاومت همزمان که امکان سرکوب این جنبش انقلابی را از جمهوری اسلامی می‌گیرد، احتمال مصادره جنبش توسط نیروهای مرتجع و فرصت طلبی که به صندلی‌های قدرت خیره شده‌اند را نیز بسیار کم خواهد کرد.

در یادداشتی دیگر با عنوان «انقلاب ژینا بازسازی اعتماد بر اساس سیاست رهایی‌بخش در تقابل با مدل پلیسی کمپ-دولت است»، منصور تیفوری از خیزش انقلابی کردستان به مثابه انقلاب دفاع می‌کند. او می‌نویسد: لویی شانزدهم، پادشاه فرانسه، نصف شب اطلاع می‌یابد که زندان باستیل سقوط کرده‌است. شاه



می‌گوید: پس این یک شورش (Revolte) است و خادمی که که خبر را به سمع عالیشان رسانده می‌گوید : نه قربان! این یک انقلاب (Revolution) است. با چنین ایده‌ی می‌خواهم بگویم که بر اساس آنچه در گفتگویمان از آن سخن گفتیم، این یک انقلاب است و انقلاب رخ داده است. تمامی ارکان مدل کمپ-دولت از کار افتاده است و مردمی دیگر در حال شکل گرفتن است. به جز نمونه‌ی فوق می‌توان به سطوح دیگری اشاره کرد. از جمله یک کرسی: کرسی یا صندلی فرماندار مهاباد را دیدیم که شبی در یکی از خیابان‌های مهاباد وسیله‌ی بازی قرار گرفته بود. در آن شب آنچه دیدیم بیشتر به نمایشی هنری شبیه بود. فردی که بر صندلی نشسته بود چهره‌اش را پوشانده بود و در نتیجه در تلاش برای اخذ امتیازی برای هیچ زمان نبود. شخصی دیگر کرسی را هل می‌داد و این بیشتر ما را به سمت ایده‌ای از تئاتر و ایده نمایش می‌برد، نه تلاش برای قبضه‌ی دوباره‌ی کرسی. چیزی که بیشتر شبیه ایده جشن است، به این معنی که در ایده‌ی جشن کل روابط از نو تعریف می‌شوند، هر کس می‌تواند پادشاه شود یا به پادشاه و هر کسی بخندد. ایده‌ی آن نمایش و جشن واژگون ساختن اصل قانون و انحصار کرسی بود. جشنی که در آن، از گذر از-کار-انداختن پلیس، کل زندگی همچون جشن و اثری هنری زیسته می‌شود. من نمی‌خواهم بگویم که مبارزین کنونی در خیابان‌ها دارند تئاتر بازی می‌کنند، زیرا آدمها واقعا خون می‌دهند، ولی می‌خواهم بگویم یک چرخش بنیادین استاتیکی در دل این انقلاب در حال دادن است و حجم عظیم خلق‌های هنری از سوی «هرکس» بدون هیچ نام و نشانی، حکایت از این امکان نوین دارد. در نهایت شوخی کردن با قدرت و تمسخر کل قدرت را



می‌شود در بازی با آن کرسی دید، این همان امری که هر انقلابی ای لازم است آن را بفهمد و به آن وفادار باشد، به ویژه روزهای پس از سقوط عملی قدرت حاکم. ما از زمان افلاطون می‌دانیم و تجربه تاریخی نیز به ما می‌گوید که بدترین شکل قدرت، قدرت کسانی است که طالب قدرت هستند. بازی بی‌نام و نشان‌ها با کرسی نفی رادیکال چنین نظریه‌ای از قدرت است. مساله ایجاد یک شکاف و تقسیم‌بندی نوین است در نسبت سوژه‌ها با مکان، زمان، فضا و در کل عناصر غالب دنیای موجود. این همان چیزی است که انقلابی است و به این معنی انقلاب پیشتر رخ داده‌است. او منظورش را روشنتر هم می‌کند: کسانی که از موضع بالا در کل این سال‌ها به كردستان نگاه کرده‌اند، می‌گفتند كردستان یک مکان «سنتی» است با «مردمی سنتی». من می‌خواهم آن تهمتی را که آن‌ها به مثابه یک توصیف متکبرانه به کار می‌برند با یک قید قبول کنم و بگویم که: بله مکانی است با سنت‌های مدرن. در كردستان از اواخر دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی و در نهایت همزمان با انقلاب ۵۷ سنت‌های مدرن مبارزاتی و اشکالی از مقاومت خلق شدند که همگی نو بودند. از اعتصاب، تحصن، بست نشستن، راهپیمایی تا سازماندهی نیروی پیشمرگ و مبارزه مسلحانه. [در این سالها] سنت زندان رفتن و از زندان بیرون آمدن و در شهر ماندن و در نهایت ساختن شکل‌های دیگر مقاومت وجود داشته و گاهی این فرم‌های مقاومت به شکل‌های سبک زندگی هم تبدیل شده‌است، که ممکن است همه آن‌ها هم مورد قبول نباشند. بخش عمده‌ی این سنت‌ها حاصل کار خلاقه‌ی جریان چپ بوده و امضاء کومله به شکل مشخصی حداقل تا سال ۱۹۸۴ روی این جریانات هست. این را هم اضافه کنم که زبان بیان



نفس بخشی از کردستان در ایران که از دهه ۵۰ و سالهای ۵۶/۵۷ و بعداً حداقل تا دهه ۹۰ به شکل بیشتری درگیر سیاست بود، زاده یا همزاد با خود مبارزه و مقاومت است. یعنی زبانی متأثر از سیاست و مشخصاً متأثر از سیاست‌رهای بخش است. سرودها، ادبیات و حافظه تاریخی زبان را این سیاست ساخته و در نهایت زبان با سیاست گره خورده است. به گونه‌ای که رهایی هیچ کدام را بدون دیگری نمی‌توان متصور شد. به گونه‌ای می‌توان گفت سیاست و زبان گاهی یکی شده‌اند. در واقع از پایان جنگ و به مدت چندین دهه گفتاری غالب ترسی اسطوره‌ای را تئوریزه می‌کرد. در این گفتار انقلاب، رادیکالیسم، کمونیسم و هر آنچه نسبتی با مقاومت در برابر قدرت داشت، خطرناک خوانده شد. تا جایی که چهره‌های کهنه امنیتی و اکنون جامعه‌شناس اصلاح‌طلبان، بخش‌های مثلاً تئوریک آن، از حمله به کردستان دفاع کردند و در روزنامه‌هایشان نوشتند که بنیان گرفتن جمهوری اسلامی و سرکوبگری‌های آن تقصیر کردستان بود و این کردها بودند که با جمهوری اسلامی جنگیدند و گرنه جمهوری اسلامی چنین و چنان نمی‌شد و اگر آن جنگ نبود وضعیت اینطور نمی‌شد. اما در انقلاب زن زندگی آزادی زبان محذوفین دوباره بازگشته است. آن چیزی که در آنجا [کردستان] اتفاق افتاد و در اینجا [مرکز] اتفاق نمی‌افتد این است که در یک زبان مخفی ایده‌های انقلاب ۵۷ زنده مانده‌اند. مثل بذری که اگر چه مرده فرض شده، اما با کوچک‌ترین بارانی دوباره سبز می‌شود. این تمثیل را می‌خواهم بگویم برای اینکه توضیح بدهم در زبان کردی که در نهایت به شکل نارسمی و مخفی ادامه داده‌است، دنیای دیگری هم همزمان در جریان و زنده بود. دیالکتیک درونی



یک مقاومت سبب می‌شود که سوژه‌ی مقاوم همزمان با مقاومت در برابر دشمن یا سرکوب کننده، خودش نیز متحول شود. به این معنی ژن ژیان نازادی به گونه‌ای حاصل فرایند دیالکتیکی درونی مقاومت در بخش آزادی خواهانه‌ی جنبش‌های كردستان است. این شعار هم در نهایت به واسطه جنبشی مردمی است که محتوای کلی خود را متحقق می‌سازد. این شعار در زمینه‌ی مبارزاتی جنبش «پ ک ک» و بعد در روژاوا صورت بندی و منتشر شد. اما بعداً در كردستان به واسطه‌ی مردم دوباره فراخوانده می‌شود و بعد در کل ایران تکثیر می‌شود. اینجاست که امر خاص و امر کلی به هم گره می‌خورند تا ایده‌ی ترجمه پذیری بین زبان‌ها و مردمان متحقق شود. به واسطه‌ی یک جنبش و همزمان از گذر امکان کلی‌ای که در این ایده نهفته است، محتوای رهایی بخش این شعار آشکار می‌شود تا به ما نشان دهد ایده ترجمه پذیری یا زندگی و سیاستی که جشن گرفته می‌شود، نه ممکن بلکه ضروری است.

متنی از حامد سعیدی با عنوان «ناموزونی در خیزش ژینا، پیشاهنگی در كردستان» نیز دو یادداشت قبلی را به زبان دیگر و با تأکیداتی متفاوت، تایید می‌کند و بسط می‌دهد. او ادعا می‌کند که ضرب آهنگ خیزش شکوهمند ژینا در مکان‌ها و فضاهای مختلف و در مقیاس‌های محلی، منطقه‌ای و سراسری، در سپهرهای اجتماعی و اقتصادی و نیز در میان طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی، همواره نایکناخت و ناهم سنگ جریان داشته است. در این میان پیشتازی درخشان كردستان در نسبت با سایر مناطق، این روند نامتوازن را بیش از پیش در کانون توجه برنشانند، به طوری که بعضاً دلسردی و نومیدی را در میان بخش‌هایی از



کنش‌گران اجتماعی و سیاسی به همراه داشته و گاه به جدل و تنش‌های نرم در فضای مجازی منجر شده، که این نیز می‌تواند به نوبه‌ی خود احساس هم‌دلی و هم‌سرنوشتی میان ستم‌دیدگان را تضعیف کند. در واقع، بدون این که درکی تاریخی از فضا‌مندیِ اقتران‌های انقلابی، پیچیدگی‌های سیاسی و پویای مبارزاتی در ساحت‌ها و فضا‌های ناهم‌سان به دست داده شود، گاهی این تفاوت‌ها تا سطح دوگانه‌سازی‌های نالازم، و تقابل بین مرکز و پیرامون (اولی در خواب و دومی در خیابان) تقلیل داده می‌شود. به‌طور مشخص، کردستان هم آغازگاه و پیش‌قراول خیزش انقلابی ژینا بود که شعله‌های آن سرتاسر ایران را درنوردید و هم در طول این مدت از بسیاری لحاظ پیشگام و سازمان‌یافته‌تر از سایر مناطق ایران در حال پیکار، مقاومت و پیش‌روی بوده است. این پدیده بیانگر گسست مکانی-فضایی، ناهم‌پیوندی و عدم تعادل ضرب‌آهنگ مبارزه‌ی سیاسی در امتداد زمان و مکان است. حاکمیت نیز همواره در تلاش بوده با نظامی‌سازی و سرکوب و کشتار سهمگین‌تر اقلیت‌های تحت‌ستم (از جمله در مناطق کردستان و بلوچستان)، این شکاف‌ها و ناموزونی‌ها را تشدید و تعمیق بخشد و رشته‌های پیوند و اتحاد ستم‌دیدگان را در مکان‌ها و فضا‌های اجتماعی-جغرافیایی از هم بگسلاند و آنان را به تنهایی و بدون همراهی هم‌سرنوشتان‌شان در سرتاسر ایران، وارد نبرد نهایی و زود هنگام کند. این در حالی است که جامعه‌ی ایران در مقیاس سراسری و گسترده هنوز ملزومات و آمادگی وارد شدن به این مرحله را سامان نداده است. روش مواجهه با کلیت سیاسی ناهمگون و غیریکپارچه ایران مستلزم درک و تحلیلی انتقادی از جلوه‌های ناموزون و ناهم‌زمان در کردارها و کنش‌گری‌های اجتماعی و سیاسی



است چرا که تناسب قوای مبارزاتی، تضادها و ستیزهای طبقاتی و سیاسی میان ستمگران و ستمدیدگان در سیر تاریخی رشد و تکاملشان، جملگی فرم‌های مختلف و متکثری به مبارزات سیاسی و اجتماعی در زمان و مکان‌های مختلف می‌بخشد. او ادامه می‌دهد: حماسه‌آفرینی‌های شگفت‌انگیز و رزمندگی‌های شکوهمندی که مردم كردستان در روزهای قیام ژينا خلق شد، نه پدیده‌ای خلق الساعه‌اند و نه هیجان‌های زودگذر. تبارهای آن ریشه در سیر تاریخی اندوخته‌هایی از رزم و ایستادگی، به‌ویژه ریشه در تجارب گران‌بهای مقاومت و مبارزه در کوران انقلاب ۵۷ دارد که امروز نیز این چنین در همبستگی، اتحاد و اراده‌ی جمعی‌شان تجلی می‌یابد. از این‌رو، چنان‌چه گرامشی در رابطه با «مسئله‌ی جنوب» در ایتالیا مطرح می‌کند، پرداختن به كردستان، به‌مثابه‌ی امری سیاسی، نه‌تنها به لحاظ عوامل «ساختاری» (اقتصادی و طبقاتی) ضروری است، هم‌زمان باید با آن به‌عنوان یک پرس‌مان منطقه‌ای یعنی به‌عنوان یکی از جنبه‌های مسئله‌ی ملی (فرایند دولت‌سازي) در یک جغرافیای سیاسی برخورد کرد. از این‌رو، ضرورت‌های سیاسی و مبارزاتی اقتضا می‌کند که، با تأمل بر بُعد جغرافیایی (مکانی — فضایی) پراکسیس مبارزاتی، درکی پویا و دیالکتیکی از سرشت تکوین و گسترش مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی، به‌ویژه رشد و شکوفایی جنبش زنان در ساحت سیاسی كردستان به دست دهیم تا ناموزونی و ناهم‌آهنگی در خیزش ژينا را بهتر دریابیم و مسیر غلبه بر ناهمواری‌ها و چالش‌های پیش‌ارو و نیز تمهیدات هماهنگی، هم‌پیوندی، گسترش و همبستگی سراسری میان کارگران و فرودستان در سرتاسر ایران را مهیا سازیم.



قیام ژن ژیان نآزادی از دریچه دید کلکتیو فمینیستی کورد ته وار

کردها به عنوان یک از بزرگترین ملت‌های بی‌دولت از اواسط قرن نوزدهم تاکنون (بیش از یک سده) است که در راه دستیابی به حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود مبارزه می‌کنند. در دل چنین بستری، جریان‌ات سیاسی مختلفی در بخش‌های مختلف کردستان ایران، ترکیه، سوریه و عراق ظهور کرده‌اند. اگرچه در حال حاضر کردها در عراق به موقعیت تثبیت شده بین‌المللی دست‌یافته‌اند و در روزآوا نیز شکلی از خودگردانی برقرار است، اما موقعیت سیاسی فرودست کردها در دیگر بخش‌های کردستان تغییری نکرده و مبارزات کردها همچنان زنده و در جریان است.



در كردستان برخلاف مناطق ديگر ايران هنوز احزاب نقش موثر و پررنگی در میان مردم و در پیشبرد مبارزه دارند. حزب دموکرات که در سال ۱۳۲۴ هجری تاسیس شد، هم‌چنان یکی از پرتفدارترین و متشکل‌ترین احزاب در كردستان است. سنت فمینیستی سوسیالیستی در كردستان تا حد زیادی وامدار کومه‌له است و جریان‌های مختلف کومه‌له همواره در مناسبت‌های مختلف روز جهانی کارگر، روز جهانی زنان و رویدادهای اجتماعی حضور پررنگی داشته‌اند. پژاک نیز توانسته است ایده‌های برابری طلبانه‌اش را در پیوند با سایر بخش‌های كردستان در روژه‌لات (كردستان ایران) بگستراند و شعارش را که «ژن ژیان نازادی» بود به شعار اصلی خیزش انقلابی ژينا در ايران تبدیل کند. این تبار سیاسی و تشکلهای حزبی را ما نقطه قوتی برای مبارزات در كردستان می‌دانیم. فکر می‌کنیم در این خیزش اخیر نیز بر همگان روشن شد که گریز از تشکلیابی چطور مبارزه را به بیراهه می‌برد و عرصه را برای پرورش فیگور «سلبریتی» به جای «فعال سیاسی» باز می‌کند؛ موضوعی که حتی می‌تواند در مواردی به تقویت فاشیسم و به بزرگترین مانع در مبارزه علیه جمهوری اسلامی تبدیل شود.

زنان همواره بخش مهمی از جنبش سیاسی کردها بوده و علی‌رغم موانع و مشکلات فراوان نقش خود را به اشکال مختلف ایفا کرده‌اند. موقعیت کُرد بودن به مثابه تجربه اقلیت‌بودگی و به تبع آن دهه‌ها سرکوب اتنیکی/ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی راه را برای حضور گسترده زنان در سیاست باز کرد؛ به این معنا که زنان نیز هم‌چون مردان علیه عوامل مختلف سرکوب قد علم کردند. برای مثال، همزمان با تاسیس جمهوری



کردستان در سال ۱۳۲۴ و در واکنش به سیاست‌های آسیمیلیسیون و اقتدارگرایانه حکومت پهلوی، اولین ارگان سیاسی رسمی زنان به نام «حزب دمکرات زنان کردستان ایران» در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۲۴ ایجاد شد.

۱۹۹ |

البته نقش محوری زنان کرد در سازمان‌های سیاسی مختلف از دهه ۵۰ شمسی (هفتاد میلادی) به بعد و خصوصاً با ظهور سازمان‌های مختلف چپ از جمله کومه‌له در روژه‌للات و پ.ک.ک در باکور و اخیراً در روژاوا وارد سطح دیگری از مبارزه شد. این سازمان‌ها با تاکید بر برابری جنسیتی با تعاریفی متعلق به زمانه‌شان، از مشارکت سیاسی زنان به دلایل مختلف استقبال کردند. علاوه بر فعالیت‌های سیاسی، زمینه حضور بسیاری از آن‌ها در مبارزات مسلحانه فراهم کردند و برای نخستین بار این سنت از روژه‌للات آغاز شد؛ عرصه‌ای که تا مدت‌ها تک‌جنسیتی و تنها منحصر به حضور مردان بود. در پی این حضور، سوژگی سیاسی داشتن و مفاهیمی چون زندانی سیاسی، بازداشت، شکنجه، اعدام، شهید، پیشمرگه، گریلا و مفاهیم مشابه، دیگر مفاهیمی در انحصار مردان نبودند. تنها در دهه ۶۰ شمسی بیش از صد زن در صفوف کومه‌له، چه در زندان‌های مختلف جمهوری اسلامی و چه در مبارزات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، جان خود را از دست دادند. آمار مشخصی از زنان کشته شده در دیگر بخش‌های کردستان در دست نیست، اما تعداد بالای آنان بر کسی پوشیده نیست.

اما اگر این احزاب توانسته‌اند تا کنون با موفقیت در میان مردم حضور داشته و با اقبال مردمی روبرو باشند به این خاطر است که در میان مردمی تشکل‌پذیر با تعهدات سیاسی بالا سربرآورده‌اند. به عبارت دیگر، بستر



مناسب سیاسی و اجتماعی كردستان نقش مهمی در تشكلیابی و كار حزبی و تشكیلاتی داشته است. در چنین بستری است كه جامعه مدنی با قوت شكل گرفته و در تمام این سالها به اندازه احزاب در كردستان فعال بوده است. دهها و بلکه صدها تشكیل و انجمن هنری، ادبی، زنان، محیط زیست و غیره شاهدی بر این قوت است. بهرغم این كه در كردستان كارخانه‌های بزرگی مانند آن چه در شهرهای مرکزی و خوزستان هست نداریم، اما انجمن‌های صنفی معلمان و كارگران ساختمانی در كردستان از فعال‌ترین انجمن‌های كشور هستند. بنابراین گزاف نیست اگر بگوییم كردستان نه تنها فعال‌ترین احزاب، بلکه فعال‌ترین جامعه مدنی را نیز نسبت به سایر مناطق ایران دارد. این جامعه مدنی، مستقل از احزاب و آگاه بر خطر اقتدارگرایی آنان است. از این رو همواره سعی کرده است نگاه انتقادی خود را نسبت به احزاب حفظ کند و در مقابل، تنوع در احزاب نیز این كار را برای جامعه مدنی هموارتر کرده است. جامعه مدنی بارها در مخالفت با احزاب عمل کرده و هر كجا نیز كه موافق سیاست‌هایشان نبوده هشدار داده و نقدهای تندی به عملکرد آنان وارد کرده است. به عنوان مثال پیوستن عبدالله مهتدی به نشست جورج تاون بشدت مورد انتقاد جامعه مدنی كردستان قرار گرفت، یا نارضایتی‌ها از پژاك در این خیزش افزایش یافت، چرا كه از نظر بیشتر مردم عملکرد بسیار ضعیفی از خود نشان داد. مثال دیگر مربوط به هشداري است كه مصطفی هجری در بحبوحه خیزش به مردم مهاباد داد و آنان را از اكسیون‌های رادیکال نهی كرد. این هشدار او با انتقادات زیادی از سوی جامعه



مدنی روبرو شد. البته که احزاب در مواردی مجبور شده‌اند نسبت به این انتقادهای گشوده باشند و پذیرش یا عقب‌نشینی کنند.

۲۰۱ |

زنان فمینیست‌گرد نیز بخشی از این همین جامعه مدنی هستند. از همان ابتدای انقلاب زنان‌گرد نقش مهمی در سازماندهی زندگی سیاسی و اجتماعی دوران انقلاب داشتند. آن‌ها در شهرهای مختلف گروه‌های مستقل زنان را شکل دادند و زمانی نیز که ارتش جمهوری اسلامی به واسطه حمله نظامی و هوایی کردستان را اشغال کرد، در صفوف احزاب و مشخصاً کومه‌له به مبارزه مسلحانه روی آوردند. پس از گذشت این دوران، بسیاری از زنان فعالی که در شهرها مانده بودند دوباره انجمن‌های نیمه‌مخفی خود را به راه انداختند. این انجمن‌ها توانستند برخی سنت‌های مهم را تثبیت کنند که تا به امروز نیز ادامه داشته‌اند، از جمله: برگزاری مراسم‌های روز جهانی زن، حتی به شکل حدقلی و مخفی، و همچنین اکسیون‌هایی ضد خشونت علیه زنان. در چنین شرایطی، فعالیت‌های تشکیلاتی، سازماندهی، بسیج، و تبدیل به سوژه سیاسی شدن بخش مهمی از تجربه زیسته بسیاری از زنان‌گرد را تشکیل داد. با این حال نباید از نظر دور داشت که نتایج چنین روندی همواره مثبت نبوده و نیست، چرا که از سویی تقسیم خاک کردستان بین چهار دولت ترکیه، ایران، سوریه و عراق به گسستی تاریخی بین آن‌ها منجر شده است، و از سوی دیگر، در هر کدام از این بخش‌ها با تنوع و تکثری از احزاب و جریانات سیاسی مختلف، از رویکردهای ناسیونالیستی گرفته تا رویکردهای چپ، روبرو هستیم که رسیدن به همگرایی را دشوار کرده است. اگر از جنبه حقوق زنان به این دو ویژگی نگریسته



شود، تعلقات حزبی، که گاه‌ها نسل‌های مختلفی از افراد یک خانواده را با خود همراه کرده، علی‌رغم گشایش امکان‌های سیاسی و اجتماعی برای توسعه سیاسی جامعه كردستان، بعضاً برای شکل‌گیری یک جریان یا جنبش فمینیستی قوی در جامعه كردستان، موانعی نیز ایجاد کرده اند. این از آن جهت است که برای برخی از زنان علایق و اهداف حزبی گاه مانع از به رسمیت شناختن دستاوردهای دیگر زنان احزاب مختلف شده، و گاه در ضدیت با احزاب دیگر، کم و کاست‌ها و رویکردهای پدرسالارانه حاکم بر حزب و جریانی را که به آن تعلق دارند نادیده می‌گیرند. در عین حال، برخی از آنان وفاداری بیشتری به تعلقات حزبی خود دارند تا آنچه که در دل جامعه خصوصاً در ارتباط با مسائل مختلف زنان روی می‌دهد .

اما این واقعیت انکارناپذیر به معنای عدم انتقال تجربیات زنان احزاب مختلف به زنان کنشگر جامعه و یا انبوه زنان گردی که تعلق حزبی ندارند نیست. تجربیات، گفتمان‌ها، مطالبات، باورها و خواسته‌های آنان، ولو در بخش‌های مختلف كردستان، به لطف رسانه‌ها، فضای مجازی و ارتباطات مستقیم و غیرمستقیمی که خصوصاً در دهه‌های اخیر ایجاد شده است، راه خود را برای نفوذ به بخش‌های مختلف كردستان همواره پیدا کرده است. در این میان حزب کارگران كردستان دامنه فعالیت‌های خود را به دیگر بخش‌های كردستان گسترش داد. در نتیجه این امر بسیاری از فعالان و مبارزان دیگر بخش‌های كردستان، خصوصاً زنان جوان، راه پیوستن به صفوف آن‌ها را در پیش گرفتند.



اگر تا قبل از این دوره بیشتر مردان سیاسی بودند که به دلیل مواجهه کمتر با موانع ساختاری و پدرسالارانه در بخش‌های دیگر کردستان به مبارزان همسنگرشان پیوسته بودند، از دهه ۹۰ میلادی به بعد حوزه مبارزاتی زنان نیز تنها به بخشی از کردستانی که در آن متولد شده بودند محدود نماند. برای مثال، تاکنون دست‌کم ۶۴ زن مبارز کردستان ایران در نقاط دیگر کردستان کشته شده‌اند. از این تعداد حداقل ۲۱ تن از آنان در روزاوا و در صفوف یگان‌های مدافع زنان (ی.پ.ژ) جان خود را از دست داده‌اند. در دل چنین روابطی است که زنان مبارز بخش‌های مختلف کردستان توانسته‌اند تجربیات زیسته و آموزه‌هایشان را با هم به اشتراک بگذارند. در واقع به دلیل آن‌چه می‌تواند «توفیق اجباری» نامید شود (که نتیجه سرکوبی است که کردها همواره تجربه کرده‌اند)، جنبش‌کردها از همان آغاز شکلی فرامرزی و چندساحتی به خود گرفته و سرنوشت سیاسی کردها به ندرت به مرزهای داخلی کشوری که در آن ساکن هستند، محدود مانده است.

بعد از دهه‌ها انباشت تجربه ناشی از شرکت در سطوح مختلف مبارزاتی که پایان آن معلوم نیست، زنان کُرد فعالیت‌ها و مطالبه حقوقشان را از آینده به حال موكول کرده و همزمان در دو جبهه مردسالاری و استبداد ناسیونالیستی، هم به عنوان «زن» و هم به عنوان «کُرد»، مبارزات خود را صورت‌بندی کرده‌اند. در کردستان ایران نگاه سیاسی کردها به طور عام و زنان به طور خاص از یک سو به سیاست‌ها و اتفاقاتی است که در ایران می‌گذرد و به همین دلیل هم غالباً نقش فعالی در اعتراضات و ابراز مخالفت با سیاست‌های سرکوبگراییانه دولت‌های مرکزی دارند. از سوی دیگر اما، آنان رویدادها، اتفاقات و مبارزات در دیگر



بخش‌های كردستان را با احتیاط و دقت بسیار پیگیری می‌کنند. علاوه بر این، فهم مشترک کردها از تجربه اقلیت‌بودگی و سرکوب‌های درهم‌تنیده سیاسی، جنسیتی، طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی راه را بر فهم آنان از وضعیت دیگر اقلیت‌های به حاشیه رانده شده از قبیل افغانستانی‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و دیگر طردشدگان باز کرده است. اساساً در چنین زمینه‌ای بود که شعار «ژن، ژیان، نژادی» که برای بسیاری از ایرانی‌ها شعاری ساختارشکن و جدید بود، توانست از خاستگاهش فراتر رود و با تبارهای چندگانه‌اش مرزهای سیاسی استعماری را درنوردد. این شعار الهام بخش را کردها، و خصوصاً زنان کُرد، از سال‌ها پیش با تاسی از جنبش زنان در كردستان ترکیه و سپس كردستان سوریه (روژآوا) به کار می‌بردند تا خشم‌شان را از سیاست‌های سرکوب‌گرایانه دولت‌های پدرسالار منطقه در قالب آن ابراز کنند؛ همان خشمی که امروز در زنان ایران به شکلی بسیار برجسته دیده می‌شود. این تجربیات نشان می‌دهد که دولت‌ها حتی با به‌کارگیری تمام دستگاه‌های قدرتمند سرکوبشان، به ندرت قادرند مانع پیشروی مبارزات نیروهای فعالی شوند که اراده‌ای راسخ برای تغییر وضع نابسامان موجود دارند.

ورود گسترده اولین نسل زنان کُرد به دانشگاه نیز جان تازه‌ای به فعالیت زنان بخشید و کم‌کم وجه فمینیستی‌تری به این کنش‌ها و سازماندهی‌ها داد. زنان کُرد نه تنها به مخالفت با فمینیسم مرکز‌گرا و جامعه مردسالار خود برخاستند، بلکه نوک تیز حمله خود را در بسیاری از مواقع به سمت احزاب کُرد چرخاندند. برای مثال در سال‌های گذشته در مواردی زنان کُرد مستقل علیه برخی رفتارهای جنسیت‌زده مردان برخی از



احزاب کردستان بیانیه‌های جمعی منتشر کردند تا نشان دهند که اجازه نخواهند داد مطالبات زنان در سایه مبارزات ملی برای حقوق کردها له شوند. این قبیل موضوعات باعث شد که زنان درون برخی از احزاب

۲۰۵ |

کردستان نیز سعی کنند تشکلات تک‌جنسیتی منحصر به زنان را شکل دهند یا تشکلهایی را که موجود بودند ولی فعالیت خاصی نداشتند، فعال‌تر کنند. آن‌ها همزمان به رهبران مرد حزب متبوع خود برای پذیرش این تشکلات فشار آورند. اقدامات آن‌ها هم‌چنین گفتمان برابری خواهانه را به یکی از اولویت‌های مهم بحث و گفتگوی درون احزاب بدل کرد و در نتیجه این امر، رهبران احزاب مجبور شدند حداقل در میان حرف‌هایشان از سکسیسم بپرهیزند و شعار ژن ژیان نازادی به شعار اصلی یکی از این احزاب تبدیل شود.

کردستان علی‌رغم سرکوب‌ها و خشونت‌های پساانقلابی همواره فضای سیاسی و پویایی داشته است و از این جهت چندان جای تعجب ندارد که توانست شعار ژن، ژیان، نازادی و برداشتن حجاب را هژمونیک کند. بسیاری از زنان کردستان به دلیل سال‌ها تجربه کار مدنی و آشنایی با موضوعات فمینیستی توانستند در لحظه وقوع خیزش در کنار مردم بایستند و نتیجه آن هم بازداشت ده‌ها زن گرد فمینیست بود. متأسفانه در تصاویر کلی که از این قیام اخیر مخابره می‌شود، جای پرداختن به این موضوعات خالی است. رسانه‌های جریان غالب به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی این میزان از مقاومت و شجاعت به یکباره و یک شبه خلق شده است. رسانه‌ها و نیروهای راست‌گرا و حتی بخشی از بدنه چپ نیز، در بازتاب اخبار کردستان عموماً آن بخشی را بازتاب می‌دهند که در خدمت ایده‌های خودشان است و به همین دلیل اغلب ایده‌های رادیکالی



چون سياست سوسيالیستی، آموزش رایگان، مطالبات ملی، ضدیت با سلطنت و دیکتاتوری که در شعارهای کردستان به کرات مطرح می‌شود، به راحتی به دیوار سانسور برمی‌خورد.

| ۲۰۶

به یاد بیاوریم که مادران و همسران کشته‌شدگان، شجاعانه و آگاهانه، چه نطق‌های درخشانی در مراسم خاکسپاری عزیزان خود خواندند و چگونه چشم در چشم رسانه‌ها از دادخواهی و مبارزه با دیکتاتوری گفتند. متأسفانه در جنبش دادخواهی بازنمایی‌شده، کمتر می‌بینیم که دادخواهی مادران کردستان مورد توجه قرار گرفته شده باشد. این در حالی است که همگی شاهدیم که چگونه مادران داغدار کُرد حلقه‌های حمایتی از یکدیگر شکل داده‌اند، به دیدار یکدیگر می‌روند، بر ادامه مبارزه تأکید می‌کنند، از راه رفته فرزندانشان دفاع می‌کنند، از مردم می‌خواهند مبارزه را ادامه دهند، و در یک کلام مقاومت را جمعی زیست می‌کنند. فکر می‌کنیم این همان چیزی است که خوشایند گفتمان‌های ایران‌شهری، راست‌گرا و ناسیونالیستی نیست، چرا که آن‌ها بر اساس منطق رسانه عمل می‌کنند و به جای تقویت جبهه‌های جمعی و مردمی، به ساخت فیگورهای فردی و قهرمان‌سازی علاقه‌مندند. چنین رویکردی البته از مشخصه‌های بارز گفتمان مرد/پدرسالاری است که به جای تکیه بر قدرت جمع، به تمرکز قدرت در دستان پدرها و رهبرها علاقه دارد.

این دستاوردها نتیجه تلاش موثر زنان است، اگرچه که این تلاش‌ها هرگز کافی نبوده و نیستند. هنوز شاهدیم که مردان در بیشتر این احزاب سکسیستی عمل می‌کنند، شرایط مناسب را برای حضور زنان در



تصمیم‌گیری‌های مهم حزبی فراهم و اعتقاد خود را به برابری اثبات نکرده‌اند. از این رو زنان فمینیست کُرد به عنوان بخشی از جامعه مدنی و در همراهی با آن، مستقل از احزاب، نگاه نقادانه خود را نسبت به آنان حفظ کرده‌اند و انتقاد را امری حیاتی برای داشتن جامعه‌ای برابر میدانند، چه در کردستان و چه فراتر از آن.

۲۰۷ |

به عنوان زنان کُردی که ابزاری جز نیروی کار خود در دست ندارند، خود را متعلق به همان جبهه‌ای می‌دانیم که کارگران در آن بر علیه سرمایه‌داری و برای ساختن جامعه‌ای عاری از استثمار می‌جنگند. این مبارزه برای ما امری حیاتی است چرا که استثمار زنان، ملل تحت‌ستم، جامعه‌ال‌جی‌بی‌تی کیو‌آی‌ای پلاس و بسیاری دیگر از رانده‌شدگان از قدرت، از سوی سرمایه‌داری با شدت بیشتری صورت می‌گیرد و اساساً سرمایه‌داری این شکاف‌ها را به منظور ارزان‌سازی نیروی کار اقلیت‌ها تقویت می‌کند. به طور مثال پایین بودن قدرت چانه‌زنی زنان در محل کار به دلیل نابرابری ساختاری، میزان استثمار آنان را همواره به طور چشمگیری بالا برده است. هم‌چنین با توجه به این که بخش عظیمی از کار بازتولیدی زیست‌شناختی و اجتماعی همواره بر دوش زنان بوده، میزان استثمار زنان تشدید شده است. حال اگر لایه‌های اتنیک/ملیت و مذهب را نیز اضافه کنیم، فرودست‌سازی زنان افزایش می‌یابد. به بیان دیگر، زنان در تقاطع چنین نظام‌های تبعیضی از آن‌جا که دسترسی محدود، ناعادلانه و نابرابری به منابع قدرت دارند، سطوح پیچیده‌تری از انقیاد و استثمار را تجربه می‌کنند. از این رو ما قائل به وجود ستم و تبعیض در کنار استثمار هستیم. به عنوان مثال، احتمال این که زنان ضمن استثمار از سوی کارفرما مورد تجاوز و یا آزار جنسی نیز قرار گیرند بسیار زیاد



است. در واقع در پروسه تولید و استثمار کارگر، وضعیت متفاوت زیستی زنان به دلیلی برای ستم بر آنان تبدیل می‌شود.

| ۲۰۸

بخشی از زنان در كردستان به واسطه نظام‌های چندگانه نابرابری که تجربه می‌کنند، از جمله: عدم دسترسی به آموزش عادلانه و رایگان، نبود دسترسی به آموزش به زبان مادری، گیر افتادن در چرخه‌های فقر و نابرابری و خشونت و نیز ارزان بودن نیروی کارشان و نبود فرصت‌های شغلی به فعالیت‌هایی چون قالببافی، کولبری، کار در کوره‌خانه‌ها و نخودچینی روی می‌آورند. استثمار که زنان به واسطه این مشاغل تحمل می‌کنند، طیف وسیعی از جمله: استثمار ساختاری (در قالب دستمزد نابرابر، عدم برخورداری از بیمه و مزایای اجتماعی و...) تا استثمار بدن و نیروی کار بازتولیدی را شامل می‌شود. این نیروی کار، علاوه بر اینکه مجبور است به کاری که در حقیقت از مشاغل کاذب و بسیار پرخطر است تن بدهد، همزمان مسئول تامین خانواده و کارهای بازتولیدی از جمله امور خانه‌داری و فرزندآوری است. چنین وضعیتی، این زن را به حاشیه‌ای در خود حاشیه تبدیل می‌کند که باید تقلاي بیشتری برای خروج از وضعیت استثمارش داشته باشد. با این وجود، بلید برای برون رفت از این شرایط و برلنداختن چنین نظامی مبارزه کرد. می‌دانیم که مبارزه علیه سرمایه‌داری و داشتن جامعه‌ای عاری از نابرابری و تضاد طبقاتی، به مرور زمان استثمار و ستم را نیز از بین خواهد برد. حتی کاهش نابرابری‌ها و بازتوزیع عادلانه ثروت می‌تواند تا اندازه زیادی شرایط بهتری برای مبارزه علیه ستم و استثمار فراهم کند. رایگان بودن آموزش، خدمات بهداشتی و سایر کمک‌های اجتماعی



نیز از دیگر مواردی هستند که تا اندازه زیادی به گروه‌های تحت‌ستم یاری می‌رسانند تا بتوانند موقعیت شکننده خود را به عنوان زن‌گرد بهبود بخشند .

۲۰۹ |

اما برای ریشه کردن ستم به مبارزه در سایر عرصه‌های دیگر در جامعه نیز نیاز داریم. نمی‌توان تضمین کرد که با کاهش نابرابری‌ها در حوزه مناسبات اقتصادی، موضوعاتی هم‌چون خشونت خانگی علیه زنان (که با عوامل متعددی در هم‌تنیده است) از بین رود. دین، سیاست و اجتماع زیستی اگرچه به شکلی عمیق در مناسبات سرکوبگر سرمایه‌دارانه درهم‌تنیده و سلطه و استثمار علیه زنان را تشدید کرده‌اند، اما فراتر از سطوح اقتصادی، دارای نوعی خودبنیاداند که مبارزه هم‌زمان علیه آن‌ها در کنار مبارزه طبقاتی را به یک ضرورت بدل می‌کند .

ما به مشکلات نظری و مبارزاتی که گروه‌های اینترسکشنال (تقاطع‌ی) با آن روبرو هستند واقفیم. می‌دانیم که افتادن به دام هویت‌طلبی می‌تواند ضربه سنگینی به صف مبارزات بزند و نباید مبارزه را به سهم‌خواهی بیشتر از قدرت برای گروه‌های هویتی خودمان محدود کنیم. ما در عین حال آگاهیم که کتمان ستم و تاکید صرف بر استثمار نمی‌تواند ما را در جهت درستی در مبارزه پیش ببرد و باید مفهوم آگاهی طبقاتی را بسط داد. کارگران نه تنها بایستی به استثمار خود بلکه به تمامی اشکال ستمی که بر خود و هم‌طبقه‌ای‌هایشان اعمال می‌شود، آگاه باشند و نه تنها بر سرمایه‌داران بلکه اگر لازم شد بر طبقه خود نیز بشورند. می‌دانیم که این به معنای شوریدن بر علیه بخشی از منافع مادی خود توسط بخشی از این کارگران خواهد بود. می‌گوییم



بخشی، چرا که باید توجه داشت که همه کارگران، مردان فارس شیعه نیستند، بلکه زنان، ملل تحت ستم و جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو‌آی‌ای‌پلاس بخش بزرگی از کارگران تحت استثمار را تشکیل می‌دهند. بنابراین انتظار ما از جنبش کارگری در ایران این است که نسبت به ستم و تبعیض‌هایی که در کارخانه از سوی سرمایه‌دار و در خانه از سوی خود مردان (کارگر و غیر کارگر) به سایر هم‌طبقه‌ای‌هایشان می‌شود حساس باشند و بدانند که اتحاد، نه در پنهان کردن این ستم‌ها و تفاوت‌های درون طبقاتی، بلکه در به رسمیت شناختن این تفاوت‌هاست. انتظار ما از گروه‌های کارگری این است که در عین قائل بودن به این که همه در یک جبهه می‌جنگیم، به شبکه‌ای بودن مبارزات و تقاطع‌های ستم و استثمار باور داشته باشند .

خیزش انقلابی ژینا بیش از هر زمان دیگری روشن ساخت که مهم‌ترین ابزار ما برای مبارزه، خودسازماندهی است. زنان کُرد در انقلاب ۵۷ در شهرهای مختلف کردستان خود را سازمان دادند و خواهرانمان در باکوور و روژآوا نیز خودسازماندهی را مبنای مبارزه پیوسته و روزمره خود علیه فاشیسم و مردسالاری قرار داده‌اند. از این رو قبل از هر چیز هدف از تاسیس ت‌هوار سازماندهی خودمان به‌عنوان زنانی بود که سال‌ها بصورت فردی و جمعی برای برابری جنگیده بودیم و اکنون قیام ژینا به ما نیروی خودسازماندهی بخشیده بود. ما زنان فمینیست کُرد متعلق به نیرویی هستیم که دقیقاً در گره‌گاهی ایستاده که خیزش ژینا از آن سر برآورد. این امر هم قدرت ما را در تحقق بخشیدن به رویای انقلاب نشان داد و هم مسئولیت سنگین ما را در مقابل تعهداتمان گوشزد کرد. این موقعیت ما را متعهد به مبارزه در برابر هر نوع ستم و استثمار می‌کند. ما



برآنیم که از سویی در تقویت صدای جریانات فمینیستی مستقل در کردستان نقشی ایفا کنیم و اجازه ندهیم فمینیست‌های راست و مرکزگرا، قیم‌مآبانه و با دیدگاهی اوربانتالیستی به جای ما از ما صحبت کنند، و از سوی دیگر با قدرت در برابر جریانات پدر/مردسالاری جامعه خودمان بایستیم. هم‌چنین سعی می‌کنیم که با سایر هم‌طبقه‌ای‌های فرودست خود به خصوص زنان، اقلیت‌های جنسی و جنسیتی و کارگران سایر ملل تحت ستم پیوند برقرار کنیم و به مبارزه علیه دولت سرمایه‌دار اسلامی و اقتدارگرایی که زندگی‌هایمان را از ما دزدیده و منابع‌مان را به غارت برده است، برخیزیم .

تاکید می‌کنیم که ما نماینده جریانات فمینیستی در کردستان نیستیم، بلکه خود را بخشی از این جریان می‌دانیم که در دیاسپورا خود را سازمان می‌دهد و قصد دارد خوانش خود را از انقلاب « ژن ژیان نازادی » بیان کند. با این وجود، بخش مهمی از برنامه کلکتیو ته‌وار ارتباط با خواهران خود در داخل کردستان است .

شاید ساختن کلکتیوی برای پوشش و بازنمایی مقاومت و مبارزه زنان در کردستان به نظر سخت برسد، چرا که هر ورودی به مساله، خصوصا اگر خاستگاه افراد آن کلکتیو خارج از مرزهای جغرافیایی کردستان باشد، بحران بازنمایی و نمایندگی دارد و هر پرداختی می‌تولند پرداختی ناکافی باشد. با این وجود، ما در کلکتیو ته‌وار بر این باوریم که مبارزات و مقاومت زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در کردستان ایران و نیز اشکال مختلف ستم ساختاری، طبقاتی، جنسی و جنسیتی و نیز اتنیکی/ملی بر آنان، آن‌چنان که باید مورد



بررسی و پژوهش قرار نگرفته‌اند. در حالی که زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی كردستان در انقلاب ژينا به خوبی نشان دادند که چگونه علی‌رغم ستم‌های متقاطع و تاریخی، مقاومت بخش مهم و جدایی‌ناپذیر زندگی آن‌هاست، در عین حال به ما یادآور شدند که تا چه میزان مبارزه آن‌ها حاشیه‌ای و مغفول مانده است. ما در تلاش هستیم که با پوشش این بخش از زندگی آنان (که تاکنون در قالب «رولیات» به آن پرداخته‌ایم) از سویی نقاط درخشان و الهام‌بخش مقاومت آنان را به واسطه دسترسی‌هایی که داریم برجسته کنیم، و از سوی دیگر به این موضوع بپردازیم که بسترهای سیاسی و اجتماعی، پیوند با بخش‌های دیگر كردستان، و تجربیات وابسته به اتنیک/ملیت، جنسیت و طبقه چگونه در شکل‌دهی به آنچه مربوط به «مساله زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در كردستان» است نقش دارد. همان‌گونه که در متن‌های پیشین خود تاکید کرده‌ایم، تغییر و انقلاب با انباشت تجربیات و اشکال متکثر مقاومت و نیز با محوریت سوژگی سوژه‌های انقلابی رخ می‌دهد. از این رو، مبارزه زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی علیه ستم و سرکوب، مبارزه‌ای رادیکال و دگرگون‌کننده‌ی بنیان‌های سنتی و حاکم است و لذا پرداختن به آن‌ها ضروری و تعیین‌کننده.

